

وظیفه و تکلیف

روزی ملا نصرالدین بدون دعوت رفت به مجلس جشنی.
یکی گفت: "جناب ملا! شما که دعوت نداشتی چرا آمدی؟"
ملا نصرالدین جواب داد: "اگر صاحب خانه تکلیف خودش را نمی‌داند. من وظیفه‌ی خودم را می‌دانم و هیچ‌وقت از آن غافل نمی‌شوم."

Wazife wa taklif

Ruzi mollanasredin bedune dawat be majlese jašni raft.
Yeki goft: jenābe molla! Šoma ke dawat nadāšti cera āmadi?
Mollanasredin jawāb dād: agar sahebe xane taklife xodaš ra nemidānad, man wazifeye xodam ra midānam wa hic waqt az ān qāfel nemišawam.

دیرباور

روزی یکی از همسایه‌ها خواست خر ملا نصرالدین را امانت بگیرد. به همین خاطر به در خانه ملا رفت.
ملا نصرالدین گفت: "خیلی معذرت می‌خواهم خر ما در خانه نیست." از بخت بد همان موقع خر بنا کرد به عرعر کردن.
همسایه گفت: "شما که فرمودید خرتان خانه نیست؛ اما صدای عرعرش دارد گوش فلک را کر می‌کند."
ملا عصبانی شد و گفت: "عجب آدم کج خیال و دیرباوری هستی. حرف من ریش سفید را قبول نداری ولی عرعر خر را قبول داری."

Dirbāwar

Ruzi yeki az hamsayeha xāst xare mollanasredin rā amānat begirad. Be hamin xāter be dare xane molla raft.
Mollanasredin goft: „xeyli maēzerat mixāham xare mā dar xāne nist“. Az baxte bad hamān moqe xar banā kard be arar kardan.
Hamsāye goft: „šoma farmudid xaretān xāne nist; amā sedāye araraš guše falak ra kar mikonad“.
Molla asabāni šod wa goft: „ajab ādame kaj xiyal wa dir bāwari hasti. Harfe mane rišsefid ra qabul nadāri wali arare xar rā qabul dāri.

گریه بر مرده

روزی ملا نصرالدین به دنبال جنازه‌ی یکی از ثروتمندان می‌رفت و با صدای بلند گریه می‌کرد. یکی به او دالداری داد و گفت: "این مرحوم چه نسبتی با شما داشت؟"
ملا جواب داد: "هیچ! علت گریه‌ی من هم همین است."

Gerye bar morde

Ruzi mollanasredin be donbāle jenāzeye yeki az serwatmandān miraft wa bā sedāye boland gerye mikard. Yeki be u deldāri dād wa goft: „In marhum ce nesbati bā šoma dāšt?“
Molla jawāb dād: Hic! Elate geryeye man ham hamin ast.